

نزدیکت زین عالمه مازاز او بیرون

خواستم برنام

را خود

لرستان سدی

همراه گرم پیای

بر با شکره کوه دعاوند

نزاله

آزاده شاعری که همه عمر

چونان جبال سلسله الیز

بوده است بی شک

کردم تلاش

نیافتم آن قلم بلبله

دلیند چهر دعاوند

افسوس و صد هزار هزار افسوس

پوشانده است

آن حشمت و جلالت و شوکت را

ابری زردود و بجزه و از لکنه

یاد آدمم ز شاعر فرزانه

استاد بی بدیل بهار

اورد که سرانید بشویند دعاوند

اوبه هی بنشست

با کوه در گفتگو

اصلاح از آتشی  
همه لودت است

چونان که بنشینند مادر و فرزند

خواست لرزان تا دهانه را بگشاید

آتشقان سیتیزد و غرد

مانند دیو رستهی ازیند

نورای او فکنه ز لرزال

لر زور و از کجور نامه نهانند

وز برق آتش بدخنده

یک رشته نور تا که الوند

بر روی خاک ری بفرسته

ابر سیر سیاهی

بارانش زردود و بجزه و از لکنه

تا بر لکنه ز جای

بنیاد ظلم و جور و ستم را

تا بیلده زهم

لر زاین زرم رشته پیوند

تا آنکه باز ساند

لر آردمان جابل نادان

داد دل مردم خردمنده

سوز آمار علی کمالیوند است

که از دینان مشکلم

نزاله